



تمدنی که از بیداری مسلمانان می‌هراسد

□ اسلام و غرب؛ تقابل‌ها و تعامل‌ها

اشاره

در دوره‌های اخیر و به ویژه با ظهور انقلاب اسلامی ایران، موضوع «اسلام و غرب» مورد عنایت بیشتری از سوی نویسندگان و صاحب‌نظران، روزنامه‌ها و مجلات اسلامی و غیر اسلامی قرار گرفته است. این موضوع در پستی و بلندی‌های خویش، از جانب برخی از متفکران غربی، به نظریه جنگ تمدن‌ها هم منتهی شد. نظریه‌ای که اساساً به جنگ میان تمدن غرب؛ همان تمدن اروپایی آمریکایی با تمدن اسلامی پرداخته و محوریت این نزاع را «اسلام و غرب» می‌داند؛ نزاعی که در آینده حاکم جهان خواهد شد.



هادی الیاسی

اگرچه رابطه میان جهان اسلام و غرب، با تولد اسلام آغاز شد، نگاهی به آیات سوره روم نشان می‌دهد که مسلمانان به رغم ارتباط کند در آن عصر، با نگرانی کامل، حوادث و جریان‌های جهان را دنبال می‌کردند. ما در این مجال، کمی به ارتباطات اولیه اسلام و غرب خواهیم پرداخت. تاریخ تقابل و تعامل اسلام و غرب طولانی است و این بحث سابقه‌های تاریخی فراوان دارد. برای وضوح بیشتر می‌توان این بحث را به سه بخش تقسیم کرد:

الف) حوزه تاریخی

ب) حوزه دینی و فرهنگی

ج) روابط سیاسی

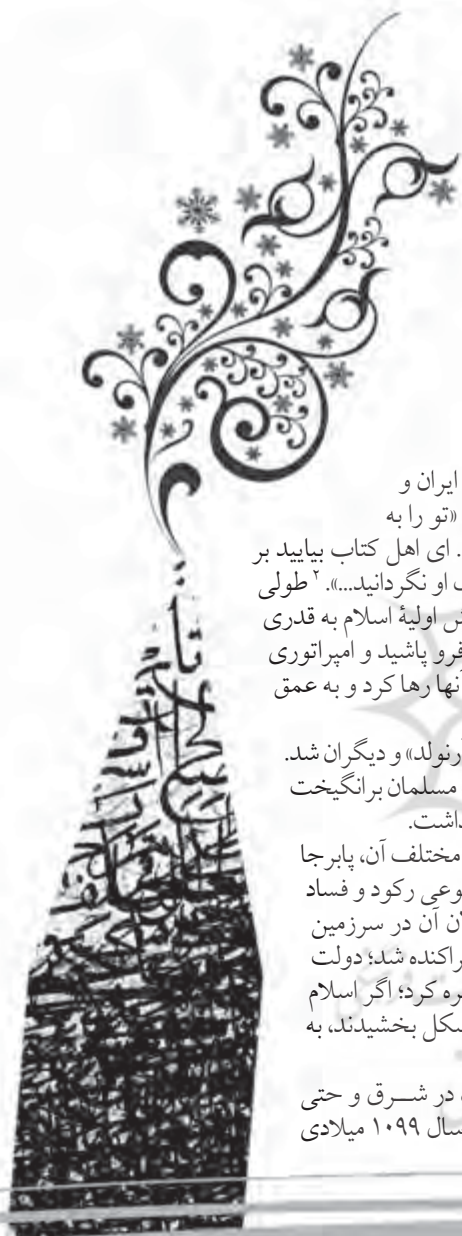
الف) حوزه تاریخی

وقتی پیامبر اسلام (ص) مأمور به دعوت همگانی شدند، نامه‌ای به انوشیروان پادشاه وقت ایران و نامه‌ای به قیصر بزرگ روم نگاشتند؛ در نامه آن حضرت، خطاب به قیصر روم آمده است: «تو را به اسلام فرا می‌خوانم، اسلام آور تا در امان بمانی و خداوند تو را دوباره پادشاه خواهد داد... ای اهل کتاب بپایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که جز خدا را نپرستید و چیزی را شریک او نگردانید...». ^۱ طولی نکشید که هر دو امپراتوری بزرگ، در برابر این قدرت خدایی نوپا، نابود شدند. گسترش اولیه اسلام به قدری چشمگیر و پرشتاب بود که هر دو امپراتوری را بهت‌زده کرد. یعنی امپراتوری شرقی ایران فرو پاشید و امپراتوری غربی روم، حکمفرمایی شام، مصر و مغرب را پس از نزدیک به هزار سال از زمان تصرف آنها رها کرد و به عمق اروپایی خویش عقب نشست.

این پیشرفت موجب شگفتی تاریخ‌نگارانی چون: «ثور استروپ»، «گوستاو لوبون»، «توماس آرنولد» و دیگران شد. به رغم مقاومت ایرانیان و رومیان که خشونت‌آمیز بود، ^۲ اسلام آن‌چنان انقلابی در میان اعراب مسلمان برانگیخت که مقاومت‌پذیر نبود. این برتری تا جایی ادامه پیدا کرد که تأثیر خود را در غرب بر جای گذاشت.

استاد انور الجندی می‌گوید: «دولت روم پس از یورش ژرمن‌ها به مرزها و استقرار در نواحی مختلف آن، پابرجا و تمدنش باقی بود. آنچه اتفاق افتاد، انتقال مرکزیت آن از روم به بیزانس و نیز رویارویی با نوعی رکود و فساد در اوضاع مادی و عقلی آن بود، ولی با وزش توفان اسلام و حرکت گردان‌ها و پیشقراولان آن در سرزمین روم، همه آثار و نشانه‌های آن فروپاشید. تو گویی خاکستری بود که با وزش باد، به هر سو پراکنده شد؛ دولت جدیدی تأسیس گردید و تمدن تازه‌ای پیدایش یافت که از شرق و جنوب، اروپا را محاصره کرد؛ اگر اسلام ظهور نمی‌کرد، امپراتوری روم همچنان پابرجا بود و انقلاب‌های ملی که به اروپای جدید شکل بخشیدند، به وجود نمی‌آمد.»^۴

زمانی که اروپا در حال گذراندن دوره تاریک قرون وسطی (از قرن پنجم تا پانزدهم) بود، در شرق و حتی در بخشی از اروپا یعنی اندلس، نور اسلام بود که تابش چشمگیری داشت. درست در سال ۱۰۹۹ میلادی





و با تحریک کلیسا، جنگ‌های صلیبی آغاز شد و فجایعی اسفبار بر جای گذاشت که خود اگرچه بیانگر عمق و کینه و نفرت و تعصب اروپایی‌ها بود، نشانهٔ هراس و بیم زایدالوصف غرب از تمدن گسترش‌یابندهٔ اسلام نیز بعد، ترسی که پیش از جنگ‌های صلیبی نیز وجود داشته، سرآغاز تابش خورشید اسلام در اندلس و اروپا در سال‌های ۹۵-۹۲ هجری (۷۱۴-۷۱۱ میلادی) بود که به مدت هشت قرن ادامه پیدا کرد. اگر چه در آغاز رنسانس اروپا؛ اسلام، اندلس را از دست داد، ولی در همان قرن و در آفریقا، امپراتوری مالی و کادا را به پا داشت. استاد سمیر سلیمان^۹ معتقد است که یورش دوم غرب در سال ۱۷۹۲ میلادی و در زمان ورود ناپلئون به اسکندریه، آغاز شد و بعد از آن نیز بلافاصله یورش‌های دیگری صورت گرفت که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

- سال ۱۸۰۰ چیرگی هلندیان بر اندونزی.
- سال ۱۸۳۰ چیرگی فرانسه بر الجزایر.
- سال ۱۸۶۹ گشایش کانال سوئز.
- سال ۱۸۷۵ چیرگی بریتانیا بر هند.
- سال ۱۸۸۲ اشغال مصر از سوی انگلستان.
- سال ۱۸۹۲ اشغال سودان به وسیله انگلستان.
- اواخر قرن نوزدهم میلادی سقوط قفقاز و ترکستان به دست روسیه.
- سال ۱۹۱۷ ورود هم‌پیمانان به بیت المقدس و آغاز سقوط عثمانی.
- سال ۱۹۱۸ تحقق چیرگی تقریباً کامل انگلستان و فرانسه بر جهان اسلام.

- سال ۱۹۲۴ سقوط دولت عثمانی.

- سال ۱۹۴۸ تأسیس کشور اسرائیل.

این یورش همه‌جانبه و فراگیر، جهان اسلام را دچار نوعی بهت و سرخوردگی کرد، اما اندکی بعد واکنش‌های نیرومندی مطرح شد که به این موارد می‌توان اشاره کرد:

- سال ۱۹۳۰ انقلاب الجزایر آغاز شد.

- در سال‌های ۱۸۹۷ - ۱۸۳۹ حرکت اصلاحی به رهبری سیدجمال‌الدین اسدآبادی، محمد

عبده و الکوکی، صورت گرفت.
- سال ۱۸۳۱ حرکت سنوسی‌ها در لیبی مطرح شد.
- سال ۱۸۵۷ مسلمانان در هند، دست به انقلاب زدند.
- سال ۱۸۸۲ انقلاب عرابی در مصر پدید آمد.
- سال ۱۸۸۹ انقلاب سودان.
- سال ۱۸۹۵ میلادی انقلاب مشروطه در ایران صورت گرفت.
- سال ۱۹۱۹ انقلاب مصر.
- سال ۱۹۲۰ انقلاب «العشرین» در عراق.
- سال ۱۹۲۴ انقلاب‌های سوریه و سودان.
- سال ۱۹۲۴ انقلاب الخطابی و انقلاب روستا.
- سال ۱۹۳۰ انقلاب عمر مختار در لیبی.
- وقوع انقلاب اسلامی در هند شرقی، ترکستان و قفقاز (انقلاب شیخ شامل) و عمانی‌ها و سواحیلی‌ها.
- قیام‌های ایرانیان علیه اشغالگران و مزدوران آنان در آغاز قرن بیستم میلادی از جمله: قیام تنگستانی در جنوب و قیام جنگل در شمال ایران.
- انقلاب فلسطین در سال ۱۹۳۵.

ب) حوزهٔ دینی و فرهنگی

اکثر صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که فرهنگ حاکم بر غرب، فرهنگ مسیحی نیست. دست کم این است که فرهنگ مسیحیت همان فرهنگ پیامبری زاهد یعنی حضرت عیسی (ع) است. همان پیامبری که اسلام او و مادرش مریم (ع) را به رسمیت می‌شناسد و تعلیمات او را از جانب خدا می‌داند و از او به عنوان روح خدا و کلام خدا یاد کرده و معتقد است از مادری پاک و به طریزی کاملاً متفاوت به دنیا آمده است. اینها مشترکات کلی اسلام و مسیحیت است.

فرهنگ پیامبر مسیحیت زهد و سادگی بود، اما فرهنگ امروز حاکم بر غرب، فرهنگ سرمایه‌داری و اصالت لذت است. اگر آرمان و افتخار حضرت عیسی (ع) بندگی خدا بود و قرآن از او به عنوان «عبدالله»^{۱۰} یاد می‌کند، هژمونی غرب، لیبرال سرمایه‌داری است و اساساً بندگی خدا را قبول ندارد، بلکه غرب به فکر خدایی است، نه بندگی.

طبق تعریف غرب از سنت، اسلام هم جزء سنت قرار گرفته و لذا برای دوران قبل از مدرنیته؛ یعنی همان دوران سنتی مسیحی کاتولیکی در قرون وسطی است؛ دورانی که از قرن ۱۶ میلادی به فراموشی سپرده شد و جاییش را به مدرن و مدرنیته داد.

از سویی اسلام دین زندگی است، برخلاف مسیحیت و بودیسم و سایر ادیان که از اقتصاد، سیاست، علم و دنیا جدا هستند؛ اسلام نه تنها خود را از این موارد جدا نمی‌داند، بلکه به حکومت و تمدن اسلامی معتقد است. از سوی دیگر اسلام از حق الناس به هیچ وجه نمی‌گذرد و در دستورهایش حقوق انسان‌ها را فراموش نمی‌کند. اگر در فرهنگ غرب از او مانیسم در برابر خداپرستی سخن به میان آمد، شاید به این دلیل بود که حق الناس یعنی همان حقوق بشر با حق الله تضاد

نمی‌توان رفتار و حشیانهٔ غرب را (که فوکویاما آن را نهایت تکامل تاریخی می‌شمارد) اصل قرار داد و از اسلام خواست که خود را با آن هماهنگ سازد.

اگر به تحلیل‌ها و اظهارات سردمداران غرب طی زمان و سطوح مختلف بنگریم، درمی‌یابیم که عمده نگرانی غرب از ارائهٔ اسلام به منزلهٔ جایگزین تمدنی ویژه با جنبه‌های ارزشی است.

داشت. در قرون وسطی از خدا صحبت می‌شد، ولی حقوق انسان‌ها جایگاهی نداشت و در نتیجه مسیحیت کلیسایی در همان قرون وسطی یک دین بدون شریعت و بدون حقوق بشر بود، بر خلاف اسلام که در دل خود دستگاه بزرگ فکری و قانونی حقوق بشر دارد. لذا در دوره‌ای بر این طبل نواخته شد که دیگر صحبت از خدا بس است و اکنون نوبت انسان است، زیرا رشد انسان در ترک اخلاق و معنویت و خداپرستی دیده می‌شد و حاصل این تفکر؛ جنایات، خشونت، فساد و بی‌بند و باری‌هایی است که اکنون گریبانگیر غرب و دیگر جوامع همفکر و هم‌طرز با آنها شده است. حتی امروزه در غرب کسانی که مدعی اومانیزم هستند، بیشترین کشتار بشریت را انجام داده و بمب‌های شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای را تولید و بر سرانسان‌ها می‌ریزند.

اسلام، مصلحت‌همانگ با اهداف خود را نیز ارزش تلقی می‌کند اسلام دارای عناصر انعطاف‌پذیر فراوانی است که بر امت امکان و توانایی همسویی و همگامی با تغییرات زمانی و مکانی و نیز خروج از بن‌بست‌ها را متناسب با تعالی حقیقی انسان و نه برای پیروی از هواهای نفسانی فراهم می‌سازد. با این حال نمی‌توان رفتار و حیثانه غرب را (که فوکویاما آن را نهایت تکامل تاریخی می‌شمارد) اصل قرار داد و از اسلام خواست که خود را با آن هماهنگ سازد؛ به عنوان مثال از فلسطینی‌ها خواسته شود که از سرزمین و کرامت انسانی خود در برابر اشغالگران برای تحقق صلح و همزیستی چشم‌پوشند.

آیا این شیوه درست است که برخی از نویسندگان غربی و پیروان آنها، غرب را معیار و ملاک پیشرفت و مدرنیسم قرار داده و بر این عقیده پافشاری می‌کنند که اگر جهان اسلام خواهان پیشرفت است، باید خود را با غرب هماهنگ سازد؟

ج) روابط سیاسی

اسلام و ارزش‌های اسلامی، جنبه‌های ضد اخلاق و ضد انسانی فرهنگ غرب از جمله بی‌بند و باری جنسی، استثمار ملت‌ها، نفی زندگی اخلاقی و کوشش در راستای فرهنگ‌های دیگر و انواع استعمار و امثال آنها را نفی می‌کند. غرب همواره با چنگ زدن به ابزارهای مختلف نظامی، فرهنگی و... سعی در یورش به تمدن اسلامی و مقهور ساختن امت‌های اسلامی داشته است. استعمار مستقیم و غیر مستقیم بعضی از مناطق اسلامی، یکی از راه‌های مقابله با قدرت اسلام بود که غرب به خیال خام خویش از این طریق می‌توانست اندیشه فراگیر و جهان‌شمول اسلامی را نابود سازد، اما بعد از جنگ جهانی دوم و پس از مدت زمانی کوتاه، جهان‌شمولی اسلامی و نهادهای آن به شکلی سریع رشد یافت. از جمله نقاط عطف حساس که به این حرکت جان‌ویژه بخشید؛ به آتش کشیدن مسجدالاقصی بود که منجر به شعله‌ور شدن خشم مسلمانان و جهان اسلام شد. همچنین پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و سرنگونی رژیم وابسته به غرب، پیروزی مجاهدین افغانی بر ابرقدرت روسیه و

سرانجام فروپاشی بزرگترین قدرت الحادی جهان یعنی اتحاد جماهیر شوروی سابق و رهایی ملل اسلامی در بند، از دیگر نکات بارز بود. این پدیده‌های فراگیر خیزش اسلامی، غرب را غافلگیر کرد؛ لذا به تجزیه و تحلیل نقاط ضعف و قوت پرداخت تا بتواند به رویارویی با آن بپردازد. چنانچه اگر به تحلیل‌ها و اظهارات سردمداران غرب طی زمان و سطوح مختلف بنگریم، درمی‌یابیم که عمده نگرانی غرب از ارائه اسلام به منزله جایگزین تمدنی ویژه با جنبه‌های ارزشی است که در عین حال که با ارزش‌های غربی هماهنگ نیست، دارای عنصر بقا، رشد مداوم و حفظ منافع خود و منع دیگران از استثمار نیز هست. نتیجه این جریان چیزی جز سقوط و نابودی الگوی غربی و فروپاشی برتری تمدنی انسان اروپایی سفیدپوست نیست؛ یعنی نفی تمام تبعیض‌های نژادی به خاطر ارزش‌های ظاهری انسانی به دور از یکتاپرستی. این دغدغه و نگرانی‌ها همواره در سخنان سیاستمدارانی مانند چرچیل، دوگل، برلوسکنی (نخست‌وزیر ایتالیا)، جرج بوش و امثال آنها وجود داشته و در افکار تاریخ‌نگارانی مثل توین بی و فیلسوفانی چون ویلیام جیمز و نویسندگانی چون هانتینگتون، فوکویاما، برایان و دیگران انعکاس پیدا کرده است. از آن جمله:

– اظهارات «ریچارد نیکسون» رئیس‌جمهور اسبق آمریکا در توصیف ایران با عنوان «جزیرهٔ ثبات».

– سخنان «برلوسکنی» نخست‌وزیر ایتالیا که تمدن مسیحیت را بر تمدن اسلام ترجیح داده بود.

– اظهارات دادستان کل آمریکا در زمان جورج دبلیو بوش که در کمال وقاحت، به مقایسهٔ میان خدای مسیحیت و خدای اسلام می‌پردازد؛ به این ترتیب که خدای مسیحیت خود را قربانی و فدای بشریت می‌کند و خدای اسلام، که از بشریت می‌خواهد فرزندان خود را به عنوان قربانی، به بارگاهش تقدیم کند.

– هراس برخی کشورهای غربی همچون فرانسه از بازگشت حجاب.

– اظهارات جورج بوش مبنی بر اینکه جنگ علیه تروریسم، جنگ صلیبی است.

– اظهارات پاپی در این خصوص که اسلام غول خوابیده‌ای در خاورمیانه است و باید مراقب بیدار شدنش بود. (وصیتنامه ژنرال دوگل و یادداشت‌های روزنامه‌های اروپایی از جمله تایمز لندن در ۲۹/۴/۱۹۸۷)

– آنچه ریچارد پریل، مشاور پنتاگون – که روزنامه دیلی تلگراف او را اندیشمند دینی توصیف کرده است – و دیوید فرام نویسندهٔ سخنرانی‌های جورج بوش که در کتاب مشترک خود: «دلایل پیروزی در جنگ علیه تروریسم» نوشته‌اند، و حاکی از این است که بنیادگرایی اسلامی،

زمانی که اروپا در حال گذراندن دوره تاریک قرون وسطی (از قرن پنجم تا پانزدهم) بود، در شرق و حتی در بخشی از اروپا یعنی اندلس، نور اسلام بود که تابش چشمگیری داشت.

حضرت عیسی (ع) همان پیامبری است که اسلام او و مادرش مریم (ع) را به رسمیت می شناسد و تعلیمات او را از جانب خدا می داند و از او به عنوان روح خدا و کلام خدا یاد کرده و معتقد است از مادری پاک و به طریزی کاملاً متفاوت به دنیا آمده است.

بزرگترین پشتیبان تروریسم است و باید آن را هدف قرار داد.

این اندیشه و نگرانی‌ها غرب را بر آن داشت که با روش‌های مختلف به رویارویی با اسلام و جهان اسلام بپردازد و در این راه از شیوه‌هایی مانند عقب‌ماندگی، تفرقه پراکنی، تحمیل لائیسزم و ... سود جوید.

دست اندازی غرب بر ثروت‌های جهان اسلام و به استعمار کشاندن بخش اعظم کشورهای اسلامی، هویت فرهنگی مسلمانان را مورد تجاوز قرار داد و حتی غرب به این هم بسنده

نکرد و بر بنیادهای عقیدتی و اخلاقی اسلام و مسلمانان یورش برد و به گسترش ردایب اخلاقی همت گماشت و بافت اجتماعی جامعه مسلمانان را به وسیله مزدوران و شیفتگان غرب، دچار از هم گسیختگی کرد. قرار دادن رژیم غاصب صهیونیستی در مرکز کشورهای اسلامی، یورش دیگر از سوی آنان بود.

البته کوتاهی‌های بعضی از کشورهای اسلامی و مسلمانان آن کشورها در این عرصه قابل توجیه نیست، ولی اسلام دین پیشرفت است و مسلمانان را به فراگیری انواع دانش‌ها فرا می خواند و از آنان می خواهد که با تلاش و کوشش، از تمام قدرت خویش استفاده کنند و پیشگام مردم جهان باشند.

شهید محمد باقر صدر (ره) در این باره می گوید: «امت اسلامی در همان حال که به کارزار خود علیه عقب‌ماندگی و گسیختگی خود می پردازد و سعی در تحرک سیاسی و اجتماعی در جهت وضعیت برتر، وجود استوارتر و اقتصاد غنی‌تر و مرفه‌تری برای خود دارد، در پی یک سلسله از مون و خطا، هیچ راهی جز راه اسلام و پی گیری خط اسلام در پیش رو نمی یابد... زمانی که جهان اسلام چشم به زندگی انسان اروپایی دوخت و به جای ایمان به رسالت اصیل خود و قیومت آن بر زندگی بشریت، پیشوایی فکری و رهبری کاروان تمدن از سوی او را پذیرا شد، نقش خود را در زندگی در همان چارچوب و تقسیم کار سنتی‌ای قرار داد که انسان اروپایی جهان را براساس سطح اقتصادی هر کشور و توان تولید آن، به کشورهای غنی یا پیشرفته اقتصادی و کشورهای فقیر یا عقب‌مانده اقتصادی تقسیم کرد و کشورهای جهان اسلام را همگی در نوع دوم؛ یعنی کشورهای عقب‌مانده قرار داد.»^۱

فرهنگ؛ همان سرمشق

بنیادین زندگی است که انسان‌ها در دل او و جاهت و جایگاه خود را تعریف می کنند و بسیاری از مفاهیم برایشان معنا پیدا می کند، اما میزان پابندی به دین است که در این تعیین هویت، نقشی مهم و اساسی ایفا می کند و واضح است هنگامی که دینداری مورد حمله و تهدید واقع شود، از سوی دینداران پاسخ‌هایی را به همراه خواهد داشت. حال این سکولاریسم افراطی غربی است که خواهان کم‌رنگ کردن نقش دین در همه عرصه‌های زندگی است و این همان چیزی است که غرب امروز بیشتر با این مشخصات شناخته و معرفی می شود. نمونه‌هایی از این جداسازی و تفکیک در مسائل آموزشی در غرب جلوه پیدا می کند تا جایی که ارزش‌های خانواده که در اسلام بسیار مورد توجه است، از سیاست‌های عمومی و ملی حتی در سطح جهانی رخت بر می بندد.

بدین ترتیب ما در زمینه برقراری تعامل میان اسلام و غرب، آینده‌ای بسیار دشوار پیش رو داریم و مواجهه این دو تمدن در آینده‌ای نه چندان دور، بسیار پر رنگ خواهد بود. دو تمدنی که یکی همه چیز را بر اساس انسان تفسیر می کند و دیگری قایل به مبدأ و منشأیی به نام خداست. شاید بتوان این را بزرگ‌ترین چالش قرن ۲۱ دانست! اما پرسش مهم آن است که برای تعامل این دو تمدن و تغییر موقعیت و فضای کنونی چه باید کرد؟

هم‌اکنون در غرب مراکز مطالعاتی زیادی درباره اسلام و اسلام‌شناسی وجود دارد که از جمله آنها مرکزی است در دانشگاه جورج تاون به نام مرکز مطالعات اسلام و مسیحیت که در آمریکا به سختی می توان نظیر آن را پیدا کرد. در اروپا نیز مطالعات اسلامی رشد فزاینده‌ای داشته و حتی مرکزی تحت عنوان شیعه‌شناسی به وجود آمده است.

بی شک اسلام‌پژوهان بیشتری باید در این زمینه فعالیت کنند، چرا که به جهت وجود مبانی عمیق دین اسلام، توجه بیشتری بدان خواهد شد. بی تردید اسلام از غنی‌ترین منابع برای دستیابی به زندگی با کیفیت و ایجاد امید و انگیزه برای همه انسان‌ها برخوردار است، چرا که کامل‌ترین برنامه هدایت را داراست.

پی‌نوشت‌ها

۱. نظریه جنگ تمدن‌ها: ساموئل هانتینگتون.
۲. مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۳۹۰.
۳. ر.ک: حركة الفتح الاسلامی، شكري فيصل.
۴. الاسلام و العالم المعاصر، ص ۱۳۰.
۵. الاسلام و الغرب، ص ۳۴، كتاب التوحيد.
۶. سورة مریم: آیه ۳۰.
۷. «اقتصادنا»، مقدمه؛ شهید محمدباقر صدر.

منابع

۱. اسلام و غرب؛ سخنرانی استاد رحیم‌پور در جمع مسلمانان بوسنی و هرزگوین.
۲. تعامل اسلام و غرب؛ جورج مکین، مترجم: شهیدا امینی؛ باشگاه اندیشه.
۳. اسلام و غرب، پیوندها و گسست‌ها؛ پرفسور عبدالجواد فلاطوری؛ روزنامه همشهری.
۴. غرب و بیداری اسلامی؛ محمدعلی تسخیری.
۵. اروپا و اسلام؛ برنارد لوئیس.

